فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc179122490)

[پیشگفتار 2](#_Toc179122491)

[احتمالات کلام شیخ انصاری و آخوند خراسانی 2](#_Toc179122492)

[احتمال اول 2](#_Toc179122493)

[احتمال دوم 2](#_Toc179122494)

[شاهد پنجم: بررسی روایات 3](#_Toc179122495)

[روایت اول 3](#_Toc179122496)

[روایت دوم 5](#_Toc179122497)

[روایت سوم 5](#_Toc179122498)

[اشکالات شاهد چهارم 6](#_Toc179122499)

[اشکال اول 6](#_Toc179122500)

[جواب اشکال 6](#_Toc179122501)

[وجه دوم 7](#_Toc179122502)

[شاهد اول 7](#_Toc179122503)

[شاهد دوم 7](#_Toc179122504)

[شاهد سوم 7](#_Toc179122505)

[شاهد چهارم 8](#_Toc179122506)

# موضوع: اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

بحث در آیه شریفه اذن بود که در آیه ۶۱ سوره توبه آمده بود، **﴿وَمِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ﴾**

عرض شد که تفسیری که در آیه متعرض شدیم به دلیل این است که اصولیینی هستند که دلالت آیات قبلی را قبول ندارند اما دلالت این آیه را بر حجیت خبر واحد قبول دارند از جمله آقای محمد سعید حکیم در محکم الاصول، ایشان خیلی قاطع از دلالت این آیه دفاع می‌کنند و فکر می‌کنم آنجا می‌فرمایند این یک آیه در آیات قرآن دلالت بر حجیت خبر واحد می‌کند و لا غیر. از این جهت است که ارزش بحث داشت ضمن اینکه یک بحث تفسیری مهم است.

# احتمالات کلام شیخ انصاری و آخوند خراسانی

دیروز عرض کردیم بعد از اشاره به فرمایش‌های مرحوم شیخ و مرحوم آخوند که در آیه دو احتمال اساسی وجود دارد؛

## احتمال اول

این است که بگوییم کل این دو جمله و فرازهایی که در آیه آمده است به یک قاعده اشاره دارد؛ **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یک قاعده را می‌گوید، **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ و یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** همه به هم پیوسته است و حاکی از یک قاعده است و آن قاعده علی الاصول این است، احتمال اظهر همان است که وضع شخص را در آداب معاشرت و روابط اجتماعی از حیث روابط ظاهری بیان می‌کند، می‌گوید این ادبی است که پیامبر داشت و این ادب اسلامی است که در معاشرت‌ها به پر کسی نزنند، حرف را بشنوند، جایی که لازم نیست او را طرد نکنند، بحث معاشرتی و ترتیب آثار در حد لایه معاشرتی و آداب است.

و کل آیه هم این را می‌گوید، چه فراز **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ﴾** و چه فراز **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** هر دو اشاره به یک قاعده است.

## احتمال دوم

این بود که آیه شریفه دو قاعده را بیان می‌کند، یک قاعده همان ادب و قاعده مربوط به اصول معاشرت ظاهری با جامعه است که شامل منافقین و همه می‌شود و در مواردی شاید شامل کفار هم بشود.

**﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ﴾** مربوط به اینجاست که می‌گوید پیامبر سریع القطع و ساده‌لوح نیست بلکه یک اصل از اصول معاشرت اجتماعی را رعایت می‌کند.

اما **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یک چیز دیگری را می‌فرماید، آن قاعده اعتماد بر انسان‌های ثقه و مورد اعتماد است که پیامبر ضمن اینکه برخورد مناسب با عموم جامعه دارد، نه ساده‌لوحانه است و نه با خشونت و غلظت برخورد می‌کند. ضمن اینکه این قاعده را رعایت می‌کند، یک چیز دیگر هم دارد؛ که **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** است.

نسبت به مؤمنین اعتماد می‌کند، یعنی می‌خواهد تکمیل بکند، آن یک اصل ادب ظاهری است ولی در عین حال یک اصل دیگری هم هست، ترتیب جمیع آثار است، اعتماد کردن به دیگران است وقتی آدم‌های درست و ثقه‌ای باشند.

برای این وجه دوم، شواهدی را شروع کردیم؛

۱- اصالة العدم التاکید و التاسیس

۲- ظهور مؤمنین

۳- ظهور لام در تعدیه

۴- ظهور یؤمن در تصدیق واقعی

این چهار شاهدی بود که دیروز اشاره شد.

# شاهد پنجم: بررسی روایات

افزون بر این شواهدی که در درون آیه وجود دارد یک شاهد پنجم و بسیار مهمی وجود دارد و آن روایاتی است که در ذیل آیه وجود دارد، از جمله روایت حریز که از کافی هم هست و روایت معتبر است. این را که ما از نرم‌افزار می‌خوانیم از برهان است که از آنجا نقل کرده است، اصل این روایت که در کتب متعدد آمده است از کافی است و سند هم این است، این پنجمین شاهد بیرونی از خود آیه است، یعنی روایتی است که اینجا نقل شده است منتهی البته این یکی است و اولین و مهم‌ترین است که عرض می‌کنیم.

## روایت اول

در کافی دارد وَ عَنْهُ: عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنِ اِبْنِ أَبِی عُمَیْرٍ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی، عَنْ حَرِیزٍ[[1]](#footnote-1)، این سند، سند قابل اعتماد است و خیلی هم فراوان در کافی با این زنجیره سندی مواجه هستیم و هیچ شبهه‌ای در آن نیست، جز یک سؤال که درباره ابراهیم بن هاشم است که بارها درباره آن صحبت کردیم و گفته‌ایم هیچ تردیدی نیست که ابراهیم بن هاشم قابل اعتماد است و ثقه است، اولاً و ثانیاً اگر کسی این را تردید کند اینجا می‌تواند به قاعده تعویض سند تمسک کند که ما فی‌الجمله آن قاعده را قبول داریم.

قاعده تعویض سند با اسناد معتبری که به جمیع کتب و روایات ابن ابی عمیر آمده است و اینجا هم قابل تطبیق است چون دارد علی بن ابراهیم عن ابیه، عن ابن ابی عمیر عن حماد، در مورد ابن ابی عمیر در فهرست شیخ آمده است؛ اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته به چند سند، چند سند آنجا ذکر شده است که همه یا اکثر سندهای معتبر است. در پنجاه و چند مورد شیخ دارد، اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته با یک سندی. از میان این پنجاه و شصت مورد حدود بیست مورد آن سندهایی که ذکر شده است، سند‌های معتبر است که یکی از آن‌ها ابن ابی عمیر است.

در هر صورت یا ابراهیم بن هاشم را می‌پذیریم که واقعاً قابل پذیرش است یا تعویض سند را می‌آوریم در هر صورت روایت معتبره است. ضمن اینکه به سند‌های دیگری هم این روایت نقل شده باشد.

روایت این است؛ حریز این‌جور نقل می‌کند «کَانَ لِإِسْمَاعِیلَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اَللَّهِ (علیه‌السلام) دَنَانِیرُ»، اسماعیل فرزند امام صادق پول و سرمایه‌ای داشت، ، «وَ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ أَنْ یَخْرُجَ إِلَی اَلْیَمَنِ»، کسی می‌خواست به یمن برود، رفت و آمد تجاری به نقاط مختلف بود از جمله به یمن، «فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ: یَا أَبَتِ کَأَنَّ فُلاَناً یُرِیدُ اَلْخُرُوجَ إِلَی اَلْیَمَنِ»، فلانی می‌خواهد به یمن برود «وَ عِنْدِی کَذَا وَ کَذَا دِینَاراً» من هم یک سرمایه‌ای دارم، شما صلاح می‌دانید؟ «أَ فَتَرَی أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَیْهِ» این سرمایه را به این شخص بدهم، «یَبْتَاعُ بِهَا إِلَیَّ بِضَاعَةً مِنَ اَلْیَمَنِ»؟ یک کالایی برای من بخرد و کسب و کاری برای من انجام بدهد؟

«فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اَللَّهِ (علیه‌السلام)» امام صادق سلام‌الله‌علیه به فرزندشان این‌جور جواب دادند؛ «یَا بُنَیَّ، أَ مَا بَلَغَکَ أَنَّهُ یَشْرَبُ اَلْخَمْرَ»؟ نشنیدی که این آقایی که می‌خواهد عامل تو در تجارت بشود، شارب خمر است؟

«فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ هَکَذَا یَقُولُ اَلنَّاسُ»، اسماعیل گفت مردم این‌جور مسئله‌ای را می‌گویند.

«فَقَالَ یَا بُنَیَّ لاَ تَفْعَلْ»، فرزندم این کار را نکن. پولت را به دست این شارب خمر برای تجارت نده.

«فَعَصَی إِسْمَاعِیلُ أَبَاهُ» نافرمانی کرد «وَ دَفَعَ إِلَیْهِ دَنَانِیرَهُ» و از قضا «فَاسْتَهْلَکَهَا وَ لَمْ یَأْتِ بِشَیْءٍ مِنْهَا»، پول او را برد در تجارت موفق نبود یا اینکه خیانتی کرد، «فَخَرَجَ إِسْمَاعِیلُ» و اسماعیل هم از شهر رفت «وَ قُضِیَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اَللَّهِ (علیه‌السلام) حَجَّ وَ حَجَّ إِسْمَاعِیلُ تِلْکَ اَلسَّنَةَ» پدر و پسر در حج به هم رسیدند، اسماعیل به سفر رفت و در ایام حج برای حج رفت و امام هم برای حج از مدینه آمدند و در حج یکدیگر را دیدند، «فَجَعَلَ یَطُوفُ بِالْبَیْتِ»، داشت طواف می‌کرد «وَ یَقُولُ اَللَّهُمَّ أْجُرْنِی وَ اُخْلُفْ عَلَیَّ»، خدایا مرا مأجور بدار به خاطر اینکه یک اقدامی کردم برای تجارت، برای اینکه درآمدی داشته باشم، نتیجه نداد، به من اجر بده، و آن را جبران بکن، بالاخره من ضرر کردم و خسارت کردم، جبران بکن. در همین حال؛ «فَلَحِقَهُ أَبُو عَبْدِ اَللَّهِ (علیه‌السلام) فَهَزَّهُ بِیَدِهِ مِنْ خَلْفِهِ»، حضرت پشت سر او بود همانجا رسید به فرزندشان و او را تکان داد یا هل داد «وَ قَالَ لَهُ مَهْ یَا بُنَیَّ».

بعد حضرت فرمود که «فَلاَ وَ اَللَّهِ مَا لَکَ عَلَی اَللَّهِ هَذَا»، این درخواست تو، درخواست درستی نیست، «وَ لاَ لَکَ أَنْ یَأْجُرَکَ وَ لاَ یُخْلِفَ عَلَیْکَ»، حق تو نیست که خدا اینجا به تو اجری بدهد یا جبرانی بکند، «وَ قَدْ بَلَغَکَ أَنَّهُ یَشْرَبُ اَلْخَمْرَ»، تو اینجا عصیان کردی، می‌دانستی که این شارب خمر است و شارب خمری است که شرب او نشان می‌داد او قابل اعتماد نیست. اعتماد بیجا کردی.

(علت جواب امام این بود که گویا دعای اسماعیل از این باب بود که من روی اصول خودم حرکت کردم ولی به نتیجه نرسیدم و در اینجا که کسی با نیت درستی اقدام می‌کند، یک جوری خدا وعده داده است که جبران می‌کند، امام می‌خواهد بفرماید که این از آن موارد نیست و الا اگر او این‌جور دعا می‌کرد، من اشتباه کردم، خدایا من را ببخش، جبران بکن، امام این‌جور جواب نمی‌داد، یک جور طلبکارانه از خدا می‌خواست یا آن را مصداق جایی می‌دانست که او وظایفش را عمل کرده و به نتیجه نرسیده است، حالا خدایا جبران بکن. ، امام می‌خواهد بفرماید این مصداق آن نیست، اگر همین‌جا او می‌گفت خدایا من اشتباه کردم، جبران بکن، حتماً امام مذمتی نمی‌کرد. چون آن طور بود امام مذمت کردند.)

«فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ یَا أَبَتِ إِنِّی لَمْ أَرَهُ یَشْرَبُ اَلْخَمْرَ»، اسماعیل می‌گوید من که خودم ندیدم که، قطع یا اطمینان داشته باشم.

«إِنَّمَا سَمِعْتُ اَلنَّاسَ یَقُولُونَ» شنیدم که مردم این را می‌گویند، خودم ندیدم.

«فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ یَقُولُ یُصَدِّقُ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ یُصَدِّقُ لِلْمُؤْمِنِینَ»، مردم که گفتند، تو باید آن را بپذیری، «فَإِذَا شَهِدَ عِنْدَکَ اَلْمُؤْمِنُونَ فَصَدِّقْهُمْ» این نشان می‌دهد آن ناسی که اینجا آمده است، مطلق ناس نبوده است بلکه مؤمن و معتبری بوده‌اند. لذا امام می‌فرماید «فَإِذَا شَهِدَ عِنْدَکَ اَلْمُؤْمِنُونَ فَصَدِّقْهُمْ وَ لاَ تَأْتَمِنْ شَارِبَ اَلْخَمْرِ، فَإِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ فِی کِتَابِهِ **﴿وَ لاٰ تُؤْتُوا اَلسُّفَهٰاءَ أَمْوٰالَکُمُ﴾** فَأَیُّ سَفِیهٍ أَسْفَهُ مِنْ شَارِبِ اَلْخَمْرِ؟! إِنَّ شَارِبَ اَلْخَمْرِ لاَ یُزَوَّجُ إِذَا خَطَبَ، وَ لاَ یُشَفَّعَ إِذَا شَفَعَ، وَ لاَ یُؤْتَمَنَ عَلَی أَمَانَةٍ». تا آخر روایت.

## روایت دوم

این روایت از نظر سند معتبر است در همین تفسیر برهان، روایتی آمده است که به شکل مرسله،

«إِنِّی أَرَدْتُ أَنْ أَسْتَبْضِعَ بِضَاعَةً إِلَی اَلْیَمَنِ فَأَتَیْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام» راوی می‌گوید خدمت امام باقر علیه‌السلام آمدم، «فَقُلْتُ لَهُ إِنَّنِی أُرِیدُ أَنْ أَسْتَبْضِعَ فُلاَناً بِضَاعَةً فَقَالَ لِی أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ یَشْرَبُ اَلْخَمْرَ فَقُلْتُ قَدْ بَلَغَنِی مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ ذَلِکَ فَقَالَ لِی صَدِّقْهُمْ» می‌گوید می‌خواستم بروم تجارتی بکنم، محضر امام باقر علیه‌السلام رسیدم، مشورتی گرفتم، حضرت فرمود به این آقا سرمایه‌ات را نسپار، «أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ یَشْرَبُ اَلْخَمْرَ» جوابی که راوی به امام می‌دهد، این است که «قَدْ بَلَغَنِی مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ أَنَّهُمْ یَقُولُونَ ذَلِکَ فَقَالَ لِی صَدِّقْهُمْ» حرف آن‌ها را بپذیر. «فَإِنَّ اَللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: «**﴿یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾**» اینجا باز بر این تطبیق کرده است.

## روایت سوم

در عیاشی هم یک روایت سومی است که از تفسیر عیاشی است. روایت حریز معتبر است، روایت بعدی ارسال دارد و روایت عیاشی مثل همه روایاتی که در تفسیر عیاشی است مبتلای به ارسال است، یکی از چیزهایی که آدم غصه می‌خورد این است که عیاشی روایات را نیم‌بند آورده است. با سند کامل نیاورده است.

در تفسیر عیاشی حماد بن عثمان عن ابی عبدالله نقل کرده است که همان روایت ابی جعفر امام باقر علیه‌السلام است که منتهی عبارات آن این‌طور است که امام فرمود «صَدِّقْهُمْ فَإِنَّ اَللَّهَ یَقُولُ: **﴿یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** فَقَالَ: یَعْنِی یُصَدِّقُ اَللَّهَ وَ یُصَدِّقُ اَلْمُؤْمِنِینَ» مقداری روشن‌تر هم هست، «لِأَنَّهُ کَانَ رَءُوفاً رَحِیماً بِالْمُؤْمِنِینَ»

ادامه این نشان می‌دهد که برداشتی که از رئوف و رحیم بودن هم منافاتی با این ندارد، همین‌جا که «یُصَدِّقُ اَلْمُؤْمِنِینَ» امام می‌فرماید «لِأَنَّهُ کَانَ رَءُوفاً رَحِیماً بِالْمُؤْمِنِینَ».

این سه روایتی است که در کافی و عیاشی ملاحظه کردید، غیر از روایات شیعه، روایت چهارمی هم در درّالمنثور هم هست که و اخرج ابوالشیخ عن الضحاک فی قول یؤمن بالله یصدق الله بما انزل الیه و یؤمن للمؤمنین یعنی یصدق المؤمنین فیما بینهم فی شهاداتهم و ایمانهم علی عقوقهم و فروجهم و اموالهم. این در درالمنثور از ضحاک نقل شده است و برای ما اعتباری ندارد می‌تواند مقداری آن را تأیید بکند.

این چند شاهد که می‌توان از عامه، از ابن عباس چیزی نقل شده بود، در درالمنثور از ابن عباس نقل است که ابن عباس گفت این دو را از هم تفسیر کرد، «یقولون هو اذنٌ یعنی انّه یسمع من کل احدٍ، قال الله عزّ وجل **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ بعد یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یعنی یصدق بالله و یصدق بالمؤمنین». گویا این هم دو جمله را بر دو قاعده حمل می‌کند. این مجموعه روایاتی است که اینجا هست.

تا اینجا حداقل پنج شاهد برای اینکه این آیه دو قاعده را بیان می‌کند آوردیم، یک قاعده معاشرتی با همه مردم و عموم جامعه و یک قاعده **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** است که اعتماد به قول دیگران است. (اطلاق و غیر اطلاق را بعد بحث خواهیم کرد.)

چهار شاهد درونی آوردیم و یک شاهد مجموعه روایات از شیعه و سنی که **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** را تصدیق می‌گیرند.

# اشکالات شاهد چهارم

در این شاهد چهارم چند اشکال وجود دارد که به یکی یا دوتای آن می‌پردازیم.

## اشکال اول

برای اثبات دلالت آیه بر خبر واحد به خبر واحد تمسک می‌کنیم و این دور است، چون این روایت حریز، موثق هم باشد به اضافه دو سه روایت دیگر هم که بیاید، خبر واحد است. برای اثبات خبر واحد به خبر واحد مراجعه می‌کنیم، این شبهه‌ای است که درست است.

## جواب اشکال

این است که شواهدی که درست کردیم می‌گوییم مجموعاً ما را به یک اطمینانی در تفسیر آیه باید برساند و الا اگر کسی بخواهد با این خبر وارد شده در تفسیر آیه بگوید، آیه معنایش این است و در نتیجه خبر واحد حجت است؛ با این نمی‌شود به عنوان دلیل مستقلاً نمی‌شود به این تمسک کرد.

آن که پاسخ به این می‌شود داد این است که به عنوان دلیل مطرح نمی‌کنیم بلکه این سه چهار روایت را در کنار شواهد درونی آیه و قرائن داخلی آیه، کنار هم، می‌گوییم ما را به یک اطمینانی می‌رساند. اگر به این اطمینان برساند دلالت آن تمام می‌شود.

تا اینجا اینکه یصدق المؤمنین عنوان ترتیب جمیع آثار در آن منظور باشد که مهم‌ترین آن ترتیب اثر در قول اوست، خود این روایت هم کمک می‌کند که یصدق المؤمنین بارز و روشن آن ترتیب اثر بر قول آدم‌های مورد وثوق است، نه اعتماد در اینکه یک چیزی امانت بگذارد، آن را هم می‌گیرد، (بعداً بحث می‌کنیم) قدر متیقن آن است که چیزی از او دریافت بکند، خبر او را اعتماد بکند که روایات هم این را نشان می‌دهد.

برای اینکه استفراغ وسع بشود شواهد قول دوم که بگوییم که آیه یک قاعده را می‌گوید، سرتاپای آیه روابط اجتماعی را بیان می‌کند و لا اکثر و لا غیر، اینها شواهدی دارد که می‌شود ذکر کرد.

پس احتمال دوم وحدة القضیتین یا به اشاره به قضیه واحده در شریفه باشد بگوییم تمام آیه به یک قضیه و قاعده اشاره می‌کند که همان قاعده ارتباطی و اجتماعی باشد، نه ترتیب آثار من جمیع الجهات.

# وجه دوم

این وجه دوم و احتمال دوم که وحدة المضمون فی کل الآیه باشد، شواهد به این ترتیب است؛

## شاهد اول

وحدة الشأن النزول و وحدة السیاق است، شأن نزول را نگاه می‌کنیم می‌بینیم غیر از این نیامده است که یک منافقی آمده است و نمامی کرده است و خدا به پیامبر وحی کرد که این دروغ می‌گوید و نمام است، پیش پیامبر آمد و پیامبر او را خواست که این چه کاری است که تو کرده ای؟ و او را توبیخ کرد و او گفت من نگفته‌ام، پیغمبر فرمود: برو. حضرت جوری تعامل کرد که او برداشتش این بود که گویا پیامبر قبول کرده است. این شأن نزول است، البته شکل و اینکه چه کسی بود در روایات و نقل‌های شیعه و سنی فرق دارد، مثلاً در روایت شیعه عبدالله بن نفیل است، در عامه یک اسم دیگری از منافقین می‌گویند.

این یک قرینه است که شأن نزول همین نقل شده است که آن‌ها برخورد پیغمبر را حمل بر ساده‌لوحی کردند و خدا جواب می‌دهد این برخورد ساده‌لوحانه نیست، **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** است.

## شاهد دوم

این است که در صورتی ما **﴿یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یک قاعده جدید می‌توانیم به شمار بیاوریم و بگوییم اصل تأسیس است و تأکید و توضیح و امثال اینها نیست که آن جمله اول ابهامی در آن نباشد، اینجا **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ﴾** یک ابهامی ممکن است در آن باشد، یعنی چه **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ﴾** گوش خوبی برای شما هست. یک ابهامی در این بوده است که توضیح بعدی این است که **﴿یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یعنی اگر دو جمله در کنار هم قرار گیرد، کاملاً از هم جدا و جمله اول واضح و روشن، جمله دوم را می‌گوییم یک چیز دیگری است، اما اگر در آن یک ایهام و ابهامی باشد، اینجا خیلی نمی‌شود گفت اصالة التأسیس و اصالة التوضیح و امثال اینها.

در **﴿أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ﴾** یک ابهامی هست و از این جهت با جمله وصفیه بعدی رفع ابهام می‌کند که این خیریت او به خاطر این است که تصدیق می‌کند، منتهی این تصدیق ظاهری است، به خاطر اینکه جمله یکی شد.

بنابراین چون جمله اول دارای نوعی ابهام است با جمله دوم رفع ابهام می‌شود.

## شاهد سوم

این است که یک استحسانی می‌شود اینجا داشت و آن این است که شأن نزول را باید دقت بکنیم.

در شأن نزول دو چیز هست، یکی اینکه وقتی خدا خبر داد منافقین این کار را کردند، پیغمبر خبر خدا را کاملاً قبول دارد و یکی هم اینکه اینها آمدند گفتند ما این کار را نکردیم.

این دو جمله **﴿یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَیُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** ناظر به این دو قصه در شأن نزول است، **﴿یُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾** یعنی خدا را قبول دارد، لذا با «باء» گفته است و حرف منافقین را هم قبول کرد آن **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** است، همان نفع است، همراهی کرد، سیاق را تغییر داد، تغییر سیاق در تعدیه اولی به «باء» و اینکه دومی تعدیه انجام نشد، برای این است که ناظر به آن دو کار پیغمبر باشد، اولی **﴿یُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾** یعنی حرف خدا را قبول کرد و این قبول واقعی است. جمله دوم برای این است که حرف آن‌ها را ظاهراً قبول کرد، **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾**. این انطباق این دو تا بر آن شأن نزول نشان می‌دهد که این یک مضمون در کل آیه شریفه است.

## شاهد چهارم

روایتی در تفسیر قمی است، در صفحه ۳۰۰ این‌طور آمده است «**﴿وَ مِنْهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبِیَّ وَیَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ﴾** فَإِنَّهُ کَانَ سَبَبُ نُزُولِهَا، أَنَّ عَبْدَ اَللَّهِ بْنَ نُفَیْلٍ کَانَ مُنَافِقاً»، قصه را نقل می‌کند تا این که «فَأَنْزَلَ اَللَّهُ عَلَی نَبِیِّهِ **﴿وَ مِنْهُمُ اَلَّذِینَ یُؤْذُونَ اَلنَّبِیَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیْرٍ لَکُمْ - یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾**، آیه را تفسیر می‌کند؛ «أَیْ یُصَدِّقُ اَللَّهَ فِیمَا یَقُولُ لَهُ، وَ یُصَدِّقُکَ فِیمَا تَعْتَذِرُ إِلَیْهِ فِی اَلظَّاهِرِ، وَ لاَ یُصَدِّقُکَ فِی اَلْبَاطِنِ»، یعنی **﴿یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** را این‌جور معنا می‌کند «وَ قَوْلُهُ **﴿وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ﴾** یَعْنِی اَلْمُقِرِّینَ بِالْإِیمَانِ مِنْ غَیْرِ اِعْتِقَادٍ».

این تفسیر می‌گوید جمله یکی است و مؤمن یعنی مقرّ به ایمان ظاهری. بعضی این را حمل می‌کنند این‌جور چیزی که آورده است روایت است، روایت هم باشد معتبر نیست.

1. [البرهان في تفسير القرآن، البحراني، السيد هاشم، ج2، ص22.](http://lib.eshia.ir/71664/2/22/دَنَانِيرُ) [↑](#footnote-ref-1)